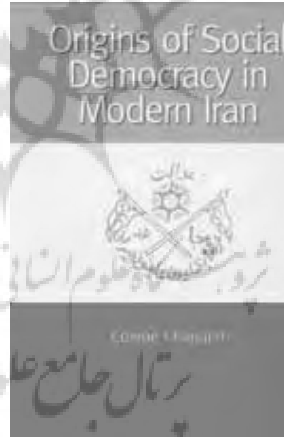


دموکراسی اجتماع در ایران مدرن

● جواد مرشدلو

دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه تهران



■ The Russo-Caucasian Origins of Iranian Left, Social Democracy in Modern Iran

■ Khosrow shakeri

■ Routledge; 1 edition (3 Aug 2001), 352 pp.

تردیدی نیست که انقلاب مشروطه سرآغاز تحولاتی اساسی در ایران بود و از آن جاکه بسیاری از دگرگونی‌های بعدی این کشور متأثر از زمینه‌ی جنبش مشروطه بود، جای تحقیق و پژوهش‌های جدی همچنان باقی است. سوسیال دموکراسی در ایران به عنوان یک گرایش سیاسی - اجتماعی تأثیرگذار بر تغییر اجتماعی ایران مدرن در زمره‌ی حوزه‌هایی است که تا کنون کمتر به آن پرداخته شده است. انقلاب مشروطه‌ی ایران (۱۹۰۶-۱۳۲۴/۱۹۰۹-۱۳۲۷) به عنوان نخستین رخداد اجتماعی از این جنس در خاورمیانه، نویدبخش آغاز مرحله‌ی جدید و متفاوتی از تاریخ در این پاره از جهان بود. این که چه ویژگی‌هایی باعث شد که ایران پیش از همسایگان خود که در مواردی نظیر روسیه، عثمانی و مصر دست کم آشنایی عمیق‌تری با مبانی مشروطیت داشتند، چنین تحول قابل‌توجهی را تجربه کند، خود جای پژوهش جدی دارد. خسرو شاکری که پیش از این آثار دیگری نیز با موضوع تحولات تاریخ معاصر ایران به علاقه‌مندان این حوزه ارائه نموده است، در این کتاب پدیده‌ی سوسیال دموکراسی و پیشینه‌ی تاریخی آن در ایران را به بررسی گذاشته است. همان‌طور که از عنوان اصلی کتاب برمی‌آید، وی در این پژوهش برآن است تا نشان دهد که تحولات سیاسی - اجتماعی قفقاز در آستانه‌ی قرن بیستم تا چه میزان در شکل‌گیری و تحول گرایش فکری - سیاسی - اجتماعی چپ در ایران نقش داشته است. به نظر می‌رسد این پژوهش نیز بخشی از پروژه‌ی بزرگ‌تری است که نویسنده با هدف ارائه‌ی چشم‌اندازی فراگیر از تاریخ جنبش چپ در ایران در دست انجام دارد و تاکنون بخش‌هایی از آن را به علاقه‌مندان ارائه کرده است. روش پژوهش تحلیلی نویسنده، تسلط وی به منابع مرتبط با موضوع به ویژه منابع روسی که به رغم اهمیت حیاتی آن برای پژوهش در این حوزه تاکنون کمتر به آن توجه شده است، پژوهش‌های شاکری را از کارهای دیگران متمایز کرده است. نویسنده در پژوهش پیش رو برآن است تا نشان دهد که اولاً چه زمینه‌ای باعث شد که در سراسری سده‌ی نوزدهم و سرآغاز قرن بیستم موج قابل‌اعتنایی از مهاجرت کارگران ایرانی به قفقاز را شاهد باشیم و ثانیاً این پدیده به چه نحو خود به عاملی مؤثر در راستای پیشبرد مشروطه و شکل‌گیری



گروهی از مشروطه خواهان

مهاجران ایرانی قفقاز را تشکیل می‌دادند (۳۰ پ). به نوشته وی، دگردیسی نظام اقتصادی ایران سه پیامد هم‌زمان و متجانس در پی داشت که در قامت یک «پدیده فرهنگی سه بعدی» تبلور یافت. این پدیده در واقع همان سپهر سیاسی، روانی و فکری حیات اجتماعی بود که زمینه‌ساز مرحله‌ی نوین و متفاوتی از تاریخ ایران بود. بر این مبنای روند نوسازی‌ای که در زمینه‌ی استعماری پا گرفت به موقعیت ناسازواری انجامید که در چهارچوب آن نهادهای سنتی و ارزش‌های اجتماعی که می‌توانستند به عنوان بستر اولیه‌ی برای رشد جوانه‌های دموکراسی در ایران مطرح شوند به تدریج نابود شده و هم‌زمان آن بخش از موانع ساختاری که سدی در برابر پیشرفت سیاسی و اقتصادی کشور بودند، تقویت شوند (۳۰ پ). شاکری معتقد است که ایران در جریان گذار خود از ساختارهای اجتماعی سنتی، به نسخه‌ی استعماری و بدلی از نوسازی ورود کرده است. تحولی که در آن جعل اشکالی بدل از نهادهای در اصل دموکراتیک غربی نظیر پارلمان، احزاب سیاسی و اتحادیه‌های تجاری و نیز تقلید ناصواب فعالیت‌های سیاسی که روشنفکران ایرانی و چپ‌گراها در آن نقش ویژه‌ای داشته‌اند، خود به شکل مؤثری از دموکراتیزاسیون حیات اجتماعی جلوگیری کرده است (۳۱ پ).

شاکری در فصل نخست کار خود با عنوان «حقوق مالکیت و ساختار سیاسی - اجتماعی» به عنوان زمینه‌ی بحث، به ساختارهای فرهنگی - اجتماعی حاکم بر جامعه‌ی ایران پیشامدرن می‌پردازد. وی معتقد است قوانین اجتماعی منبعث از شریعت اسلامی در شکل‌گیری این ساختارها نقش ویژه‌ای داشته است. نویسنده با رد برخی تحلیل‌های برآمده از زمینه‌ی ایدئولوژیک تاریخ‌نگاری شوروی ناظر بر اثبات وجود

گرایش سوسیال دموکراسی در ایران این زمان به عنوان یکی از دست آوردهای انقلاب مشروطه انجامید. تز اصلی پژوهش عبارت است از این که: هجوم نظام مند استعمار به ایران که ره‌گشای آن شکست ایران در دو مرحله جنگ با روسیه در دهه‌های آغازین قرن نوزدهم بود، ورشکستگی و ازهم پاشیدگی اقتصاد سنتی ایران را سرعت بخشید. به نحوی که در پایان دوره‌ی قاجاریه و آستانه‌ی تأسیس حکومت پهلوی، شیوه‌ی معیشت خودکفای سه بخش مولد کشور یعنی روستا و اجتماعات روستایی، قبایل و صنعت گران سنتی از میان رفته و ساز و کار زیست طبیعی ایشان متحول شده بود. چنین تغییری زمینه‌ساز آن شد که این سه بخش به نوبه‌ی خود به نحو فزاینده‌ای به شیوه‌ی روبه تسلط اقتصاد جهانی و نظام دستمزد آن وابسته شوند. جذب ایران به نظام تجارت جهانی در هیأت پولی شدن اقتصاد و تعریف نظام تولید کالایی آن در این بازار بزرگ تا این زمان تا آن اندازه پیشرفت کرده بود که ایران را به جزئی از اقتصاد جهانی روبه ظهور مبدل کند. افزون بر این، دگردیسی اقتصاد سنتی که دربرگیرنده‌ی سه بخش مولد آن بود، آشکارا در دگرگونی ساختار نظام تجاری کشور و سرشت فعالیت بازرگانان نمود یافت. بالاین حال این گروه اخیر با وجود فشارهای زیادی که در جریان این دگردیسی تحمل نموده بودند، این هنر و ظرفیت را داشتند که خود را با وضع جدید اقتصاد بین‌الملل همساز کنند. لیکن بخش‌های دیگری از نظام اقتصاد سنتی ایران ناگزیر از روی آوری به شیوه‌های جدید معیشت شدند که بخش قابل توجهی از دهقانان و صنعت گران سنتی از آن جمله بودند. این گروه اخیر آن طور که شاکری در فصل‌های آغازین پژوهش خود نشان می‌دهد بخش عمده‌ای از

افراد از پایین‌ترین سطوح اجتماعی به بالاترین مراتب را از ویژگی‌های جامعه‌ی ایرانی می‌داند که حتا در میان دیگر جوامع اسلامی نیز چندان رایج نبوده است. خصیصه‌ای که از آن با عنوان «غریزه دموکراتیک» یاد نموده و معتقد است پویایی اجتماعی محدود این جامعه نیز متأثر از همین عامل بوده و در تحلیل‌های مرتبط با تاریخ اجتماعی ایران اغلب نادیده گرفته شده است. درعین حال شاکری دو ویژگی دیگر جامعه‌ی ایرانی را بر خاسته از همین سرشت ویژه می‌داند: نخست انگیزه قوی ایرانیان برای پیشرفت انفرادی که چه در عرصه‌ی تاریخ اجتماعی و چه در ارزش‌های اسطوره‌ای ایرانی بروز پررنگی دارد. نکته‌ای که شاکری آن را شاهده‌ی در رد ادعای پلخائف می‌داند مبنی بر این که «افراد و نه طبقات، عامل پیشبرنده‌ی پویایی اجتماعی هستند». دیگر ویژگی مورد اشاره که به نوعی در برابر مورد پیشین قرار می‌گیرد، فقدان و یا کاستی قابل ملاحظه‌ی پدیده‌ای چون «مبارزه‌ی طبقاتی» است. امری که به نوبه‌ی خود زمینه ساز محرومیت این جامعه از پویایی آفرینش‌گر و غلبه‌ی خمودگی و ایستایی ساختاری بر آن شده است. از این رو همان گونه که نویسنده تأکید می‌کند، اگرچه جامعه‌ی ایرانی نیز مایه‌هایی از برخورد درونی را دارا بوده است، چنین تنازعاتی غالباً بر محور منافع فردی و نه طبقاتی در جریان بوده و نه تنها به عنوان یک عامل مثبت در پیشبرد پویایی اجتماعی عمل نکرده بلکه خود به مانعی جدی در این راستا تبدیل شده است. بدین ترتیب، دینامیسم تنازع طبقاتی که حکم موتور پیشبرنده‌ی تاریخ را دارد، به وضعیتی مبدل شده است که پیامد بارز آن نگرش شخصیت محور، قهرمان‌گرایی و تقویت استبداد مطلق برآمده از باور به رهبر - شاه نجات‌بخش بوده است (p. ۳۹).

شاکری اختیار دهقانان برای ترک زمین اربابی و مهاجرت را که از امتیازات ایشان در مقایسه با سرف‌های اروپایی بود، امکان حمایت‌های شخصی ارباب‌ها از برخی از دهقانان به ویژه زمانی که نگران ترک زمین توسط ایشان بودند و سازوکار واسطه‌گری و کدخدامنشی میان دهقانان و اربابان و نیز مالیات بگیران حکومتی را از دیگر عوامل نبود یک طبقه‌ی منسجم دهقان می‌داند. عاملی که می‌توانست به نوعی نزاع طبقاتی احتمالی منتهی گردد. وی نهایتاً نتیجه می‌گیرد



گروهی از مشروطه خواهان با فرمان مشروطیت در خانه امین الضرب

نظام زمین‌داری فئودال در ایران، بر آن است که «قوانین اسلام مانع از شکل‌گیری یک طبقه‌ی ممتاز زمین‌دار فئودال بود.» (p. ۳۸). چراکه بر مبنای تعالیم اسلامی آن چه ملاک امتیاز و برتری افراد بود، نه دارایی و اصالت خاندانی که تقوا و پرهیزگاری بود. وی تأکید بر برابری و مساوات را مشخصه‌ی برجسته‌ی فرهنگ اجتماعی ایرانی - اسلامی می‌داند که به نوبه‌ی خود مانع از شکل‌گیری طبقات منسجم، پایا و ذی نفع بود. بر این مبناء، وی نیز همگام با بسیاری از پژوهشگران دهه‌های اخیر پندار تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک مارکسیستی - لنینیستی مبنی بر وجود فئودالیسم در ایران را قویاً رد می‌کند. شاکری امکان ارتقای

روند نوسازی‌ای که در زمینه‌ی استعماری پا گرفت به موقعیت ناسازواری انجامید که در چهار چوب آن نهادهای سنتی و ارزش‌های اجتماعی که می‌توانستند به عنوان بستر اولیه‌ی برای رشد جوانه‌های دموکراسی در ایران مطرح شوند به تدریج نابود شده و همزمان آن بخش از موانع ساختاری که سدی در برابر پیشرفت سیاسی و اقتصادی کشور بودند، تقویت شدند

در پایان دوره‌ی قاجاریه و آستانه‌ی تأسیس حکومت پهلوی، شیوه‌ی معیشت خودکفای سه بخش مولد کشور یعنی روستا و اجتماعات روستایی، قبایل و صنعت گران سنتی از میان رفته و ساز و کار زیست طبیعی ایشان متحول شده بود

دموکراسی اجتماع

پیامد فروپاشی اقتصاد سنتی و خودکفای روستا و انضمام ایران به بازار جهانی چهره خود را نشان می‌دهد (p. ۵۸). مهاجرت توده‌ای ایرانیان به قفقاز و تأثیر آن بر تحولات داخلی بازار کار ایران، موضوع فصل بعدی کتاب است. شاکری در این فصل بر مبنای گزارش‌های آماری نشان می‌دهد که در دهه‌های منتهی به انقلاب مشروطیت مهاجرت ایرانیان به قفقاز، آسیای میانه و دیگر ایالات آسیایی روسیه به شکل چشم گیری افزایش یافته است. وی بر مبنای جدولی که انتزاعاً از پژوهش خود به دست می‌دهد، برآورد کرده است که در فاصله‌ی نیمه‌ی قرن نوزدهم تا آستانه‌ی جنگ جهانی اول نزدیک به نیم میلیون ایرانی در مناطق یادشده ساکن شده بودند (p. ۸۲). شاکری حضور کارگران مهاجر ایرانی در قفقاز و دیگر مناطق یادشده را پدیده‌ای می‌داند که با توجه به پیامدهای اجتماعی - اقتصادی و سیاسی - اجتماعی آن از چند منظر درخور توجه است. نخست، به نظر می‌رسد جمعیت قابل ملاحظه‌ی این کارگران تأثیر چشمگیری در توسعه‌ی سرمایه‌داری صنعتی و صنایع بالادستی چون نفت در این مناطق داشته است. دیگر آن که از محل درآمدهای ایرانیان مهاجر حجم قابل توجهی پول به داخل ایران سرازیر شده است. امری که به نوشته‌ی تیگراف، باعث شد دست کم تا سال ۱۹۰۵ تراز تجاری ایران و روسیه هرگز به نفع روسیه رقم نخورد. برآورد شاکری بر مبنای گزارش مینورسکی، انتزاعاً و دیگران آن است که در حدود سال ۱۳۲۷/۱۹۰۹ بانک روسیه در ایران سالانه سه میلیون روبل از درآمدهای مهاجران را به ریال تبدیل کرده است. اما پیامد سوم که مهم‌ترین و پایاترین تأثیر را در پی داشته و شاکری تأکید ویژه‌ای بر آن دارد، تأثیر سیاسی مهاجران چه بر تحولات حوزه‌ی کارگری قفقاز و چه بر زمینه‌ی سیاسی داخل ایران در آستانه‌ی جنبش مشروطه بود. تعبیر شاکری از این بُعد از تأثیر مورد نظر «سیاسی شدن مهاجران» است. بر مبنای استدلال نویسندگان ایرانی در قفقاز افزون بر اختلافات نژادی و فرهنگی با کارگران روسی، ارمنی و گرجی مشغول در این حوزه‌ها با توجه به مزایای خاصی که استخدام ایشان برای کارفرمایان داشت، مانعی بر سر راه فعالیت تشکلهای کارگری انقلابی بودند. از این رو، خیلی زود به عنوان «مسئله‌ی جدی سازمان‌های کارگری» توجه این گروه‌ها را به خود جلب نمودند. تدبیر تشکلهای مزبور در راستای حل این مسئله، تبلیغ مرام کارگری در میان کارگران مهاجر و

که «براین اساس، شگفت‌آور نبود که تا همین دوره‌ی اخیر و مدت‌ها پس از تأثیر اروپا بر ایران، آن بخش از جامعه‌ی ایرانی که مولد بوده و بی‌رحمانه استثمار می‌شدند، نه تنها شاه و قدرت مطلق وی را عامل بدبختی خویش نمی‌پنداشتند، بلکه وی را ظل الله و مقام همایونی‌اش را حقی ذاتی می‌دانستند» (p. ۳۹) شاکری در فصل بعد، روند و عوامل تحوّل نظام اقتصادی ایران را با تأکید بر دگرگونی‌های نظام زمین‌داری در گذر قرن نوزدهم/ سیزدهم بررسی می‌کند. وی مطالعات لمتن در این حوزه را دارای اعتبار بیشتری دانسته و براین مینا چند ویژگی برجسته‌ی نظام زمین‌داری ایران را در مقایسه با نمونه اروپایی آن چنین برمی‌شمرد: الف) باوجود شیوه‌های مختلف تولید، تداومی ساختاری را در شاکله‌ی نظام زمین‌داری ایران در سراسر دوره‌ی حیات چند هزارساله‌ی آن می‌توان مشاهده کرد. ب) اگرچه در خلال این دوره همواره پیوند نزدیکی میان نظام تحصیل درآمد و واگذاری زمین از سویی و شیوه پرداخت مالیات نظامیان از دیگر سو وجود داشت، نظام زمین‌داری اساساً سرشتی دیوان‌سالارانه و نه فئودالی داشته است. پ) نظام مزبور با توجه به تقسیم جمعیت روستایی به یکجانشین و کوچ‌گران قبایلی دارای پیچیدگی خاصی بود. ت) مالکیت و تصرف زمین در ایران پدیده‌ای شهری و نه روستایی بوده است. شاکری سپس به تحولات نظام زمین‌داری ایران در اواخر قرن نوزدهم و متأثر از اقدام دولت ناصری در واگذاری املاک خالصه به ملاکان خصوصی و پیامدهای ناگوار آن برای دهقانان اشاره می‌کند. تحوّل که به باور وی، خود از عوامل تشدید بیکاری روستائیان و مهاجرت آنان بوده است. وی با استناد به گزارش‌های اروپائیان از اوضاع معیشتی دهقانان در ایران دهه‌های آغازین قرن نوزدهم/ سیزدهم و مقایسه آن با همین گزارش‌ها در دهه‌های پایانی این قرن به این جمع بندی می‌رسد که در طول این مدت تغییر محسوس در معاش روستائیان و دهقانان رخ داده است که نشان‌گر افزایش فقر و نابسامانی آنان است. همچنین وی با استناد به نتایج تحقیقات پژوهشگرانی چون عیسوی، عبدالله‌یف، گیلبار و برخی منابع دیگر نشان می‌دهد که در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۹۱۴ به رغم تورم ۱۵۰ درصدی در مخارج زندگی، درآمد کارگران چه ماهر و چه ساده خصوصاً در حوزه کشاورزی کاهش یافته است. ضمن این که دست کم از دهه‌ی ۱۸۶۰ به بعد «بی‌کاری» به عنوان پدیده‌ای جدید و

بررسی نقش روند تدریجی و فزاینده‌ی نفوذ استعماری در خلال سده‌ی نوزدهم در از میان رفتن ساختارهای اقتصادی - اجتماعی پیشاستعماری ایران و سهم آن در بروز پدیده‌ای است که شاکری از آن به «سوءانکشاف» ایران نو تعبیر می‌کند

دموکراسی اجتماع

ناکامی‌های آن‌ها تأکید ویژه‌ای می‌کند و دست آوردهای آن‌ها را به ویژه از نظر موقعیتی که برای مذاکره و گفتگو میان بخش‌ها مختلف حاکمیت فراهم آوردند درخشان می‌داند (۳) انجمن‌های مردمی در چهارچوب خطوط حرفه‌ای موجود راه خود را گشودند و در عین حال که برتابنده‌ی تداومی در ساختارهای سنتی بودند، نمایی استعلایی از این تداوم را نوید می‌دادند. (۴) هیچ رهبری منفرد و کاریزماتیکی در رأس انقلاب مشروطه نبود و در واقع انجمن‌ها، رهبری جمعی و همکاری ویژگی‌های بارز این مرحله از تحولات بود. (۵) انتخاب سپهسالار تنکابنی به عنوان فرماندهی انفلابی‌های گیلان، نشان دهنده‌ی ضعف فکری مبارزان برای بازگرداندن نظام مشروطه بود.

سه فصل بعدی کتاب در واقع بررسی یک موضوع یعنی تاریخ جنبش سوسیال دموکراسی در ایران در سه بخش است. شاکری در سرآغاز این بخش از بحث خود، تأکید می‌کند که کمتر حوزه‌ای در تاریخ‌نگاری ایران به مانند حوزه سوسیال دموکراسی گرفتار آشفتگی است. وی دو علت اصلی را برای این پدیده ذکر می‌کند: (۱) نبود نگرش تاریخی در میان بخشی از ایرانیان فعال در این زمینه در آن زمان که به نوبه خود باعث شده، اطلاعات چندانی از کارنامه تاریخی سوسیال دموکراسی در ایران برجای نماند. (۲) اقدامات آگاهانه و سنجیده برای از میان بردن اطلاعات مربوط به این حوزه توسط مخالفان ایدئولوژیک سوسیال دموکرات‌ها (P. ۱۱۴، ۱۱۵). وی همچنین معتقد است که غلبه‌ی نگرش استالینیستی در این عرصه از تاریخ‌نگاری باعث تحریف این تاریخ شده است. نویسنده محور این تحریف را تأکید خاص بر تأثیرپذیری انقلاب مشروطه ایران از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و نقش برجسته‌ی بولشویک‌ها در بازگرداندن مشروطه به ایران در سال ۱۹۱۱ و شکل‌گیری جنبش سوسیال دموکرات در ایران می‌داند. شاکری آگاهی ایرانیان از آرمان اصیل سوسیالیسم را در مقایسه با همسایگان ترک و مصری ایشان ناقص و ناچیز می‌داند و در این راستا توجه خواننده را به برخی مقالات روزنامه اختر جلب می‌کند. با این وجود، این نکته را که به رغم این ناآگاهی و تلاش جدی سرمایه داران قفقاز و پلیس تزاری، گرایش سیاسی - اجتماعی سوسیال دموکراسی در ایران حضور پرنگی به خود گرفت، درخور توجه دقیق‌تری می‌داند. خصوصاً که ایران به عنوان یک کشور اسلامی در این زمینه پیشگام بود. شاکری

تلاش در راستای روشن‌گری و سازمان دهی ایشان بود. به نوشته‌ی شاکری، کارگران ایرانی هم به رغم اختلافاتی که با همکاران قفقازی خود داشتند، به زودی جذب بستر سیاسی متلاطم این مناطق شده و همراهی قابل توجه ایشان در جریان اعتصابات کارگری باعث شد که استالین به عنوان لیدر وقت این کوشندگی‌ها طی مقاله‌ای در سال ۱۹۰۹ به طور ویژه از همراهی کارگران ایرانی تقدیر نماید. شاکری بر آن است که این روند تدریجی سیاسی شدن کارگران به نوبه‌ی خود به شکل‌گیری و پرورش اندیشه‌های رادیکال در محیط سیاسی داخل کشور یاری رسانده است (P. ۸۸). اگرچه کارگران ایرانی به محیط فرهنگی نارسای تعلق داشتند، تماس ایشان با محیط پویای قفقاز عاملی شد تا راه خود را به سوی تشکیل نهادهایی چون اتحادیه‌های کارگری و شکل دهی برخی جنبش‌های اعتراضی ببینند. تأسیس نخستین اتحادیه کارگری توسط کارگران صنعت چاپ (۱۹۱۰/۱۳۲۹)، اعتراضات کارگران شیلات (۱۹۰۶/۱۳۲۴)، اعتصاب کارگران تلگراف و درخواست‌های پنج‌گانه‌ی ایشان (۱۹۰۷/۱۳۲۵) و مواردی دیگر نمونه‌هایی است که شاکری در ادامه‌ی بحث خود به آن اشاره می‌کند.

فصل بعدی با عنوان «انقلاب مشروطیت: بستر سوسیال دموکراسی» همان گونه که نویسنده نیز بر آن تأکید کرده است، سر آن ندارد که به روایت تاریخچه‌ی انقلاب مشروطه بپردازد. در این فصل، بنا به ضرورت صرفاً نگاهی گذرا به فراز و نشیب‌های این دوره‌ی پراشوب از انقلاب و تأسیس مجلس شورای ملی تا اولتیماتوم روس‌ها و بن بست ناشی از آن مورد اشاره قرار گرفته است. نویسنده در پایان این فصل پنج نتیجه‌ی کلی را پیش می‌کشد: (۱) تا سال ۱۹۰۵ و آستانه‌ی انقلاب، به رغم دهه‌ها ستم و سیه‌روزی، هیچ نشانه‌ی مشهودی از طغیان دهقانی یا شهری در تهران به چشم نمی‌خورد. اگرچه برخی انجمن‌های سری پراکنده در تهران، تبریز و رشت وجود داشت اما این فعالیت‌ها هیچ‌گاه در هیأت یک اقدام مستقل، پایا و سازمان مند بروز نیافت و ظاهراً مهاجرت همچنان به عنوان بهترین راه باقی ماند. (۲) روی آوردن ناگهانی و پرشور به تأسیس انجمن‌ها به عنوان نهادهایی نماینده‌ی خواست و استعداد مردم برای فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی، چه بسا بازتاب ارزیابی دوباره‌ای از توان ملت برای رویارویی با روسیه و استبداد داخلی بود. شاکری بر اهمیت تجربه‌ی انجمن‌ها به رغم



مشروطه خواهان تبریز

و مدارک نویافته و البته با تکیه بر شَمّ محققانه‌ی خاص خود در راستای زدودن پاره ای بدفهمی‌ها یا تحریف‌های صورت گرفته از سیمای فرقه به کار گرفته است. دو نکته ای که شاکری در این زمینه تحقیق آن را ضروری ندیده است، یکی نسبت فرقه‌ی اجتماعيون عاميون با سازمان مجاهد و دیگری ادعای مؤکد تاریخ نویسان شوروی مبنی بر این که فرقه‌ی نام‌برده و به تبع آن جنبش انقلابی مشروطه عمیقاً از رخداد انقلابی ۱۹۰۵ روسیه و تکاپوهای بلشویکی تأثیر پذیرفته است. نویسنده نشان می‌دهد که اولاً بر مبنای اسناد موجود این دو عنوان در واقع به یک سازمان اطلاق می‌شده است. بر این اساس وی ادعای پژوهشگرانی چون علیف و شاهین را مبنی بر این که فرقه‌ی اجتماعيون عاميون و سازمان مجاهد دو سازمان مستقل از هم بوده اند رد می‌کند. در مورد نکته‌ی دوم اگرچه شاکری به هیچ روی سر آن ندارد که تأثیر آموزه‌های بلشویکی بر جنبش‌های سوسیال دموکراتی نظیر فرقه اجتماعيون عاميون را نادیده بگیرد، بر آن است تا نشان دهد که تأثیر مورد اشاره بیش از آن مثبت و پیش برنده بوده باشد، مانع از رشد و ترقی این جنبش‌ها در مسیر درست آن شده است (p.۱۳۸). در فصل ششم حوزه‌ی دیگری از تاریخ جنبش سوسیال دموکراسی در ایران به بحث گذاشته شده است و آن نقش سازمان‌های ارمنی در شکل‌گیری و تحول جنبش سوسیال دموکراسی در ایران است. همان طور که در سرآغاز این بخش نیز تأکید شده است، روایت تاریخ‌نگاری رسمی و شخصیت محور از سهم سازمان‌های بلشویکی در جنبش مشروطه خواهی ایرانیان باعث شده است که گزارش منصفانه و دقیقی از نقش پیشگام روشنفکران ارمنی در این زمینه ارائه نشود. این در حالی است که

تاریخ سوسیال دموکراسی در ایران را در سه مرحله مورد بررسی قرار می‌دهد که در واقع تابعی از روند تحول تاریخی این گرایش سیاسی - اجتماعی در ایران تا آستانه تأسیس دولت مدرن است. فصل پنجم با عنوان «سوسیال دموکراسی ۱: فرقه‌ی اجتماعيون عاميون، مجاهد» به شیوه ای نسبتاً بسنده به بررسی روند شکل‌گیری و تحول فرقه‌ی اجتماعيون عاميون به عنوان نخستین گروه پایه گذار جنبش سوسیال دموکراسی در ایران پرداخته است. البته نویسنده خود در سرآغاز این گفتار اشاره می‌کند که رمزگشایی دقیق از معمای سازمان‌هایی که به این نام شناخته شدند، دشوار است. عدم دسترسی مستقیم به آرشیوهای روسی، دشواری دسترسی به اسناد آرشیوی ایران و از همه مهم‌تر تلاشی آگاهانه‌ی پژوهشگران تاریخ‌نگاری استالینیستی در راستای ارائه‌ی بر ساخت‌های ایدئولوژیک از تاریخ این جنبش مواردی است که شاکری به عنوان علل این مسأله ذکر می‌کند. بر مبنای یافته‌های شاکری فرقه مذکور نخستین بار در سال ۱۹۰۵ و در تفلیس توسط گروهی از ایرانیان قفقاز پایه گذاری شد. شاکری در ادامه گزارشی از روند تکوین و تحول تاریخی این گروه ارائه نموده و نشان می‌دهد که فرقه‌ی اجتماعيون عاميون قفقاز در این حوزه عمدتاً با نام «مجاهد» گسترش یافته و در همین زمان در ایران نیز شعبه‌هایی از آن تأسیس شده بود. برنامه‌های سازمان مزبور و سیر تحول آن، سیاست آن در باب زمین، اساس‌نامه فرقه، تغییرات تاریخی صورت پذیرفته در این اساس‌نامه، یافت اجتماعی فرقه‌ی مجاهد و برخی موضوعات دیگر مواردی است که نویسنده در ادامه‌ی بحث به آن پرداخته است. نکته‌ی قابل توجه در این زمینه تلاشی است که نویسنده با بهره‌گیری از اسناد

هجوم نظام مند استعمار به ایران که ره‌گشای آن شکست ایران در دو مرحله جنگ با روسیه در دهه‌های آغازین قرن نوزدهم بود، ورشکستگی و ازهم پاشیدگی اقتصاد سنتی ایران را سرعت بخشید

حیدرخان عموغلو نظریه پرداز حزب، همگی پرورش یافته در این محیط و متأثر از تکاپوهای فکری - سیاسی کوشندگان فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون و سوسیال دموکرات‌های ارمنی بودند. به بیان روشن‌تر فرقه دموکرات را می‌توان سنتز ایرانی جنبش مذکور به حساب آورد. دیگر آن که فرقه‌ی دموکرات ایران به عنوان یک حزب پیشرو و مدرن نقش برجسته‌ای در معرفی سبک نوی از تکاپوهای سازمان مند سیاسی، آموزش و روزنامه نگاری جدید به ایران داشته است. نکته‌ی پایانی که نویسنده در این مبحث به آن پرداخته است، مقایسه‌ای است میان فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون و فرقه‌ی دموکرات ایران. به نوشته‌ی شاکری هردو فرقه از این نظر که صرفاً بر مجلس تکیه کرده و از نقش و اهمیت انجمن‌ها غفلت کردند، راه نادرستی پیمودند. همچنین همیاری ایشان در خلع سلاح سایر مشروطه‌طلبان و جانب داری از رهیافتی ژاکوبنیستی در راستای تحقق بخشیدن به اهداف حزبی که برآمده از تربیت سوسیالیستی لیبرال‌های حزب در محیط‌های روسی و فرانسوی بود، سیاست درستی نبود. در عین حال فرقه دموکرات در مقایسه با سلف ایرانی - قفقازی آن از رویکردی متری‌تر و پخته‌تر برخوردار بود و هواداری از دموکراسی پارلمانی و تعهد نقشی فعال در راستای تحقق آن امتیاز برجسته این حزب پیشرو بود. نویسنده در فصل هشتم کتاب خود جمع بندی مفصلی از نتایج این پژوهش به دست می‌دهد که در واقع تأکید مجددی است بر نتایجی که در هر فصل به آن اشاره شده است. نگاهی به این جمع بندی نهایی حاکی از آن است که شاکری کوشیده است در این پژوهش خود چند موضوع را همزمان مورد بررسی قرار دهد. موضوع اصلی پژوهش آن طور که از عنوان آن برمی آید تبارشناسی گرایش سیاسی - اجتماعی چپ در ایران مدرن است و نویسنده نیز در راستای ارائه‌ی روایتی توصیفی - تحلیلی از چگونگی روند شکل‌گیری و تحول گرایش مذکور تلاش ارزنده‌ای را به کار گرفته است. کوشش شایسته‌ی نویسنده در بهره‌گیری از حداکثر اسناد و مدارک موجود به ویژه مدارک آرشیوی که تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته است، تلاش وی در راستای نقد روایت رسمی تاریخ‌نگاری استالینیستی و ترسیم چشم اندازی متفاوت از سیر رخداد‌های مرتبط با موضوع و استعداد خاصش در طرح فرضیه‌های بدیع و استوار امتیازات برجسته‌ای است که اگرچه زینبندی اکثر آثار شاکری است، در این

به نوشته‌ی شاکری اخیراً با توجه به مدارک نویافته چون اسنادی که ایوانف از آرشیو پلخانف به دست داده است، اسناد موجود در آرشیو کائوتسکی و موارد دیگر، روایت دیگری از این موضوع می‌توان ارائه کرد (p. ۱۴۸). روایتی که نه تنها ادعاهای تاریخ‌نگاری رسمی شوروی را رد می‌کند، بلکه نشان دهنده‌ی درک بالای روشنفکران ارمنی ایرانی از آموزه‌های اصیل مکتب سوسیال دموکراسی و نقش پررنگ ایشان در معرفی این آموزه‌ها به هم میهنان خویش است. شاکری در این فصل ضمن معرفی «سوسیال دموکرات‌های تبریز» به عنوان یک گروه مستقل از حزب ارمنی هنچاک (Hnchak) و ارائه‌ی گزارش کوتاهی از روند تأسیس و تحول آن، دو گرایش فکری غالب این گروه یعنی «دموکرات‌ها» و «سوسیال دموکرات‌ها» را مورد بررسی قرار داده است. تحلیل‌های علمی لیبرال‌های فکری این دو گرایش و تلاش ایشان در راستای تماس با رهبران فکری جنبش سوسیال دموکراسی نظیر کائوتسکی و پلخانف، به ویژه اقدام ایشان در چاپ مقالاتی در مجله‌ی آلمانی *Neue Zeit* به عنوان معتبرترین ارگان فکری جنبش سوسیال دموکراسی در اروپا از نکات جالب توجه در این مبحث است. به باور شاکری یکی از امتیازات برجسته‌ی چپ روانی چون چیلینگریان و سلطانزاده در مقایسه با میراث بران ایرانی ایشان پس از جنگ جهانی دوم، آن بود که ایشان نه تنها دریافت ژرفی از مبانی نظری این آموزه داشتند بلکه در راستای تدوین یک راهبرد کارا و متناسب با شرایط تاریخی کشورشان مطالعه‌ی واقعیت سیاسی - اجتماعی ایران آن زمان را ضروری می‌دانستند. «فرقه‌ی دموکرات ایران» به عنوان نخستین سازمان اجتماعی دارای ساز و کار حزبی به سبک اروپایی موضوع فصل هفتم کتاب است. شاکری در این فصل برآن است تا ضمن ارائه‌ی گزارش فشرده‌ای از سیر تکوین و تحول تاریخی این نهاد اجتماعی - سیاسی پیشرو و سهم آن در جنبش مشروطه خواهی، بر چند نکته تأکید کند. نخست این که «فرقه‌ی دموکرات ایران» نماینده‌ی پایان مرحله‌ای از جنبش سوسیال دموکراسی در ایران است که خاستگاه آن قفقاز و بنیان گزارانش کوشندگان ارمنی و قفقازی بودند. نکته‌ای که وی در جمع بندی نهایی نیز برآن تأکید می‌کند (p. ۱۸۳). به اعتقاد نویسنده، چهره‌هایی چون سیدحسن تقی زاده، رهبر برجسته‌ی فرقه، محمد امین رسول زاده، سردبیر روزنامه «ایران نو» ارگان حزب و

تجربه‌ی ناقص و ناکام نهادهای شبه مدرنی چون مجلس و احزاب سیاسی که در حقیقت نسخه‌ی بدلی از نهادهای در اصل دموکراتیک غربی بودند، در کنار رویکرد کژ و ناپخته‌ی روشنفکران ایرانی به اخذ مدرنیت منجر به گسترش نوعی یأس و ناامیدی در میان توده‌ها و روی آوری دوباره به قهرمان و نجات‌بخش گشت

دموکراسی اجتماع

چهارم حلقه‌ای می‌نماید که این دو بخش را به هم پیوند داده است. در سه فصل آغازین یک تحول تدریجی ساختاری که عامل اصلی آن نفوذ ویران‌گر استعمار خارجی بوده، بررسی شده است، فصل چهارم بنا به ضرورت نگاهی کوتاه به روند انقلاب مشروطه دارد و موضوع پراهمیت انجمن‌ها در ذیل آن و به صورتی گذرا مورد اشاره قرار گرفته است. این درحالی است که سه فصل بعدی هر یک به صورت مستقل گزارشی توصیفی از سیر تاریخی شکل‌گیری و تحول سه سازمان سیاسی - اجتماعی سوسیال دموکرات ارائه کرده‌اند. به نظر می‌رسد آن چه نویسنده در سه فصل آغازین کتاب در پی تبیین آن است، تحولی ساختاری است که پیامد آن از سویی شکل‌گیری یک نیروی اجتماعی مؤثر در معرفی و پیشبرد آرمان سوسیال دموکراسی و از دیگر سو از میان رفتن برخی سازوکارهای سنتی موجود در جامعه‌ی سنتی ایران بوده است. ساز و کارهایی که به باور شاکری دست کم مانع از اعمال حاکمیتی متمرکز و شکل‌گیری دیکتاتوری بوده است.

با این حال، همان طور که نویسنده خود در فصل‌های پنجم تا هفتم نشان داده است، چپ روان ایرانی وفادار به آرمان سوسیال دموکراسی، خصوصاً گروهی که درک نسبتاً درست‌تری از آموزه‌های این آرمان داشتند، متعلق به قشر نازک روشنفکران ایرانی اعم از آذری، ارمنی یا دیگر قومیت‌ها بودند. افرادی که عمدتاً خاستگاهی شهری و متوسط داشتند. به عبارت دیگر مهاجران ایرانی قفقاز حتا اگر در این محیط سیاسی شده و با آموزه‌های سوسیال دموکراسی آشنا شدند، هرگز به عنوان یک نیروی اجتماعی مؤثر برای پیشبرد آرمان یادشده ظاهر نشدند. نهایتاً باید گفت همان طور که شاکری خود در جای دیگری اشاره کرده است، ارائه‌ی گزارشی کامل و رسا از تاریخ جنبش مشروطیت و ابعاد متفاوت آن نیازمند تعریف پروژه‌ای فراگیر است. بر همین مبنا می‌توان اضافه نمود که نوشتن گزارش کاملی از تاریخ جنبش سوسیال دموکراسی در ایران و نقش آن در معرفی جنبه‌های مختلف مدرنیت به این کشور، به ویژه از منظر سهم آن در شکل‌گیری و تثبیت دولت مدرن در ایران نیز نیازمند تلاشی فراتر است. در خاتمه تأکید دوباره بر ارزش و اهمیت اثر آقای شاکری و جایگاه آن در این حوزه از مطالعات، به ویژه از منظر پرتوهای نوی که بر این بخش از تاریخ ایران می‌تاباند، ضروری می‌نماید.

مطالعه بیشتر خودنمایی می‌کند. با این وجود به نظر می‌رسد چهارچوب نظری پژوهش از میزانی آشفتگی رنج می‌برد. تز اصلی مطالعه آن گونه که شاکری خود در مقدمه و مؤخره بر آن تأکید کرده است (۳۰، pp ۱۸۳-۱۸۴) بررسی نقش روند تدریجی و فزاینده‌ی نفوذ استعماری در خلال سده‌ی نوزدهم در از میان رفتن ساختارهای اقتصادی - اجتماعی پیشاستعماری ایران و سهم آن در بروز پدیده‌ای است که شاکری از آن به «سوءانکشاف» ایران نو تعبیر می‌کند. شاکری برآن است که این سوء انکشاف دو پیامد زیان بخش در پی داشته است که می‌توان آن‌ها را از جمله علل توسعه یافتگی بیمار ایران و تجربه‌ی ناقص مدرنیت در این کشور است. این دو پیامد یکی از میان رفتن برخی ساز و کارهای موجود در ساختار سنتی جامعه‌ی ایران نظیر اصناف، شوراهای قیابلی و سازوکار حاکم بر روستاها بود. شاکری به ویژه تأکید خاصی بر نقش و کارکرد انجمن‌هایی دارد که در آستانه‌ی انقلاب مشروطه به صورت خودجوش و بومی شکل گرفتند و در ادامه‌ی تحولات به فراموشی سپرده شدند.

به باور نویسنده از میان رفتن این سازو کارها به نوبه‌ی خود راه را برای ظهور شکل بی سابقه‌ای از حاکمیت دیکتاتوری در ایران هموار کرد. در عین حال تجربه‌ی ناقص و ناکام نهادهای شبه مدرنی چون مجلس و احزاب سیاسی که در حقیقت نسخه‌ی بدلی از نهادهای در اصل دموکراتیک غربی بودند، در کنار رویکرد کژ و ناپخته‌ی روشنفکران ایرانی به اخذ مدرنیت منجر به گسترش نوعی یأس و ناامیدی در میان توده‌ها و روی آوری دوباره به قهرمان و نجات‌بخش گشت. تحولی که به نوبه‌ی خود زمینه را برای شکل‌گیری حاکمیتی متمرکز و شخصیت محور فراهم کرد. براین اساس نویسنده در این مطالعه تزی را پیشنهاد می‌کند که به ظاهر موضوع اصلی پژوهش یعنی تبارشناسی جنبش سوسیال دموکراسی خود در درون آن قابل طرح است. به بیانی رساتر، چنین می‌نماید که تز پیشنهادی شاکری در قالب طرحی فراگیرتر قابل بررسی و شایسته‌ی اعتناست. درواقع نویسنده با تکیه بر متدولوژی ویژه خویش در مورد روند تحولات ایران مدرن موضوعاتی را در این پژوهش پیش می‌کشد که هر یک جای پژوهشی مستقل و جدی دارد. از طرف دیگر گونه‌ای ناپیوستگی و عدم انسجام میان مباحث طرح شده در سه فصل نخست و سه فصل پایانی به چشم می‌خورد و فصل